

بررسی دعا از منظر کلام خدا

امیر حمزه سالارزایی*

دانشیار الهیات (فقه و مبانی حقوق اسلامی)، دانشگاه سیستان و بلوچستان
(تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۱۰ تاریخ تصویب: ۹۱/۹/۲۷)

چکیده

نویسنده در این مقاله که بیان توصیفی - تحلیلی و روش کتابخانه‌ای انجام گرفته، در بررسی رسم دعا از منظر کلام خدا، در یک استقرای قرآنی ثابت نموده که سبک و سیاق ادعیه قرآنی از چنان لطافت‌هایی برخوردار است که حتی در موازنه با ادعیه غیر قرآنی و از سوی اولیای خدا بی‌نظیر است. حاصل مقاله پیش روی این شد که به طرز شگفت‌انگیزی افتتاح دعاهای قرآنی با دعاهای غیر قرآنی تفاوت معناداری دارد، لذا در صحت و قوت برخی دعاهای غیر قرآنی که خداوند (برخلاف شأن ربوبی و احاطه قیومی) با ادات مصوت و غیر صفت فعلی «رب» مورد ندا واقع شده، درنگ کنیم. در پایان متذکر می‌شویم که پیشینه‌ای تحت عنوان این نوشتار یافت نشد.

واژگان کلیدی: دعاهای قرآنی و غیر قرآنی، توقیفی، صفت فعل خدا، شأن منادا، تناسب حکم و موضوع، احاطه قیومی.

*. E-mail: Amir_hsalar@theo.usb.ac.ir

مقدمه

قرآن ترکیبی منحصر به فرد است از عبارات برای عوام، اشارات برای خواص، لطائف برای اولیاء و حقایق برای انبیاء. در یک تقسیم‌بندی کلی، کتاب خدا دارای دو بخش اساسی است: (۱) پرورش. (۲) آموزش.

اینکه موضوع «پرورش» مقدم آورده شد، از آن روی است که به نظر می‌رسد خود قرآن چنین خواسته باشد؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «قُلْ مَا يَعْزُبُ عَنْكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ...: بگو: پروردگارم برای شما ارجی قائل نیست، اگر دعای شما نباشد» (فرقان/ ۷۷)؛ پیش‌شرط تمام توجهات خداوند، نیایش در قالب پرورش می‌باشد، چنانکه در جای دیگر می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است» (بقره/ ۲). یعنی در یک ترتب طولی، تقوی مقدمه واجب برای بهره‌گیری از تعالیم هدایت‌گر قرآن تلقی شده است. اگر در برخی آیات، تعلیم مقدم بر تهذیب درج گردیده، از باب تقدم زمانی تعلیم و تأخر رتبی آن نسبت به تهذیب تلقی می‌گردد. به عبارت دیگر، اگرچه در برخی آیات، تعلیم اولویت دارد، اما اولویت ندارد و اولویت با تزکیه است. باز در قلمرو پرورش، نیایش از اهمیت و ظرافت خاصی برخوردار است.

پرسش اساسی این تحقیق این گونه مطرح می‌گردد: قرآن که کلام معجز است، در عرصه نیایش از چه ویژگی منحصر به فردی برخوردار می‌باشد که در جای دیگر نمی‌توان یافت؟

نویسنده بعد از توجه و دقت و تدبّر در آیات مرتبط با نیایش، به نکات و لطایفی دست یافته که در جایی دیگر با این بیان یافت نشد.

فرضیه‌های پرسش پیشین به گونه زیر است:

۱- آیات پیرامون نیایش از انسجام شگفت‌انگیز و در عین حال از سیاق بی‌بدیل برخوردار است.

۲- دعای مطلوب قرآن، مخلصانه، مخفیانه و بدون هیچ واسطه‌ای صورت می‌گیرد.

البته تا این فرضیه‌ها اثبات نگردد، اگر نگوئیم این یک شعار است، صرفاً یک تعبد بدون چون و چرا تلقی می‌گردد. به عبارت دیگر، در ثبوت آن بحثی نیست، اما اثبات آن نیازمند اقامه دلیل، بویژه از خود کلام خداست. در ضروری بودن بحث همین بس که انسان سراسر محتاج، در سرشت خود نیازمند ارتباط و اعتماد به یک منبع بی‌نیاز و بی‌منتها و در عین حال رحیم و قدیر برای تداوم و تکامل زندگی خویش است.

نکات لطیف در ادعیه قرآن مجید

۱) خداوند در قرآن کریم به کافه مردم امر می‌فرماید که خدای خود را با خشوع و به طور پنهانی بخوانند: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» پروردگار خود را (آشکارا) از روی تضرع، و در پنهانی بخوانید (و از تجاوز، دست بردارید که) او متجاوزان را دوست نمی‌دارد» (اعراف/ ۵۴). در این آیه شریفه دو امر (لزوم تضرع و اختفاء) و یک نهی که هم ماده (معتدین) و هم صیغه آن (لا یحب) حکایت از این دارد که دعا یک امر توقیفی و با اوصاف مورد نظر خداوند یک چارچوب معینی دارد که نباید از آن عدول شود. در تفاسیر آمده که دعا از روی تضرع و ذکر نفسی و به طور پنهانی و آهسته بسیار به اخلاص نزدیک و از سماعه و ریا به دور می‌باشد.

۲- در یکی از غزوات با معیت رسول خدا (ص)، وقتی پیروان حضرت وارد یکی از وادی‌ها شدند، با تهللیل و تکبیر با صدای بلند حضور خود را به نمایش گذاشتند. بلافاصله حضرت (ص) فرمودند، آرام باشید و صدای خود را ببرید و خداوند را آهسته بخوانید، مگر شما شخص کم‌شنوا و غایبی را صدا می‌کنید که چنین عمل می‌کنید؟: «فقال (ص): اربعوا إلى أنفسكم أما أنکم لا تدعون أصم و لا غائباً إنکم تدعون سمیعاً قریباً معکم» و عن صادق (ع): استعن بالله فی جمیع أمورک متضرعاً إليه آناء اللیل و النهار، قال الله تعالی ادعوا ربکم تضرعاً و خفیةً إنه لا یحب المعتدین؛ و الإعتداء من صفة قرآء زماننا هذا و علامتهم» (ر.ک؛ طبرسی، ۱۴۰۶ق.، ۳: ۶۶۲ و فیض کاشانی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۲۰۵).

همچنین می‌فرماید: «وَأَذْکُرُ رَبَّکَ فِي نَفْسِکَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ» پروردگارت را در دل خود، از روی تضرع و خوف، آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان، یاد کن؛ و از غافلان مباش» (اعراف/ ۲۰۵).

۳- تضرع از نظر معنایی، خواندن با نرمی، فروتنی، مبالغه و در عین حال با رغبت و شوق تلقی می‌گردد. در یکی از منابع اصیل لغت عرب چنین آمده است: التضرع: التذلل و المبالغة فی السؤل و الرغبة» (ابن منظور، ۱۴۲۳ق.، ج ۵: ۴۹۵).

مصدر تضرع سه بار در قرآن وارد شده و در هر سه مورد در خصوص دعا وارد شده است.^۱ در یکی از منابع اصیل حدیثی - لغوی، در تأیید نقلی معنای مذکور چنین آمده است: «و منه الحدیث «خیر الذکر الخفی» أى ما اخفاه الذاکر و ستره عن الناس، الخافیة: الجن، سموا بذلک لِإستتارهم عن الأبصار» (جزری، ۱۳۶۷، ج ۲: ۵۷ و ۵۶).

إخفات، هم در لغت و هم در ادبیات شرع، نقطه مقابل «جهر» و آن هم از باب تقابل تضایف است، بطوری که به صرف تصوّر «جهر»، نقطه مقابل آن که إخفات باشد، خود بخود به ذهن خطور می‌کند. علاوه بر این، خود قرآن هم با صراحت می‌فرماید: «وَأذْكَرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خَيْفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ...» پروردگارت را در دل خود، از روی تضرّع و خوف، آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن» (اعراف/ ۲۰۵). ذکر نفسی، یعنی ذکر سرّی و مخفی؛ چرا که ذکر خداوند، بدون صوت، أدخل در اخلاص و أبعاد از ریا و أقرب به قبول و اجابت است و «دون الجهر من القول یعنی دون الجهر من القرائة» (ر.ک؛ فیض کاشانی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۲۶۳ و ۲۶۴).

۴- صاحب وافی ضمن اینکه «جهر» و «إخفات» را دو مفهوم متقابل معرفی می‌کند، به دو نوع «ذکر» اشاره می‌کند: «ذکر نفسی» که نقطه مقابل آن «غفلت» می‌باشد و «ذکر لسانی» که آن هم در دعای از خداوند نقطه مقابل «جهر زبانی» می‌باشد (فیض کاشانی، ۱۴۲۷/ ۳: ۲۴۰).

مضمون عبارات فوق در تفسیر صافی چنین آمده است: «و فی الکافی عن الصادق (علیه السلام): قال الله: مَنْ ذَكَرَنِي سِرًّا ذَكَرْتُهُ الْعَلَانِيَةَ (ذَكَرُ اللهُ سِرًّا يَشْمَلُ الذِّكْرَ فِي النَّفْسِ الَّذِي فِي مُقَابَلَةِ الْغَفْلَةِ وَ الذِّكْرُ عَلَى اللِّسَانِ بِالْإِخْفَاتِ الَّذِي يُقَابَلُ الْجَهْرَ) وَ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع): مَنْ ذَكَرَ اللهُ فِي السِّرِّ فَقَدْ ذَكَرَ اللهُ كَثِيرًا: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ كَانُوا يَذْكُرُونَ اللهُ عِلَانِيَةً وَ لَا يَذْكُرُونَهُ فِي السِّرِّ فَقَالَ اللهُ تَعَالَى: «يُرَاؤُونَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللهُ إِلَّا قَلِيلًا» (همو، ۱۳۷۹، ج ۲: ۲۶۴).

نکته بسیار شگفت‌انگیز

عجیب اینکه خداوند متعال فرموده مرا در قالب دعا به تضرّع و مخفیانه بخوانید؛ زیرا می‌دانیم خداوند از ما به ما نزدیکتر و سزاوارتر است و می‌فرماید: «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ: وَ مَا بِهِ أَوْ رِجْلٍ قَلْبِي نَزِيدُكُمْ» (ق / ۱۶). همچنین وقتی خداوند می‌فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...» پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است» (احزاب / ۶)، به بداهت قاعده «اولویت»، خداوند به طریق اولی از خود ما به ما مستولی‌تر است.

بالاخره در هیچ جای قرآن دیده نشد که خداوند به پیامبر (ص) فرموده باشد تو به بندگانم بگو مرا بخوانند، بلکه به صورت معجزه‌آسا حتی وساطت پیامبر خاتم را (که خیرالبشر و دارای مقام محمود است) در دعا واسطه خطاب قرار نداده است. چند آیه از باب دلیل مدّعی فوق

مبنی بر اینکه وساطت پیامبر (ص) در پاسخ به درخواست‌های بندگان در غیر امر دعا لحاظ شده و در مقام دعا لحاظ نشده، ذکر می‌شود:

۱- «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ...: درباره شراب و قمار از تو سؤال می‌کنند. بگو: در آنها گناه و زیان بزرگی است» (بقره/ ۲۱۹).

۲- «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ: از تو (درباره ارث خواهران و برادران) سؤال می‌کنند. بگو: «خداوند، حکم کلاله (خواهر و برادر) را برای شما بیان می‌کند» (نساء/ ۱۷۶).

۳- «... وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ...: و از تو می‌پرسند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: از مازاد نیازمندی خود...» (بقره/ ۲۱۹).

۴- «وَيَسْتَفْتُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ...: از تو می‌پرسند: آیا آن (وعده مجازات الهی) حق است؟ بگو: آری، به پروردگار سوگند قطعاً حق است...» (یونس/ ۵۳).

۵- «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى...: و از تو، درباره خون حیض سؤال می‌کنند. بگو: «چیز زيانبار و آلوده‌ای است...» (بقره/ ۲۲۲).

۶- «... وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ...: و از تو درباره یتیمان سؤال می‌کنند. بگو: اصلاح کار آنان بهتر است...» (همان/ ۲۲۰).

۷- «و وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...: و از تو درباره «روح» سؤال می‌کنند. بگو: روح از فرمان پروردگار من است...» (اسراء/ ۸۵).

۸- «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْبَيْنِ قُلْ سَأَلْتُمْ عَنِكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا: و از تو درباره «ذو القربین» می‌پرسند. بگو: بزودی بخشی از سرگذشت او را برای شما بازگو خواهیم کرد» (کهف/ ۸۳).

۹- «وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ...: از تو درباره حکم زنان سؤال می‌کنند. بگو: خداوند درباره آنان به شما پاسخ می‌دهد...» (نساء/ ۱۲۷).

۱۰- «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ...: از تو درباره جنگ کردن در ماه حرام سؤال می‌کنند. بگو: جنگ در آن، ظ

اما وقتی پیامون چگونگی دعا از خداوند، از پیامبر خدا (ص) سؤال می‌شود، برخلاف سیاق همه پرسشهای پیشین و در عین حال متناسب با ماهیت دعا، بدون اینکه خداوند در پاسخ پرسش به پیامبر (ص) خطاب کند، بی‌واسطه به بندگان خود می‌فرماید:

۱- «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ: و هنگامی که بندگان من، از تو در باره من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم! دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند،

پاسخ می‌گوییم! پس باید دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند (و به مقصد برسند)» (بقره/ ۱۸۶).

چنانکه مشاهده می‌شود در جمله «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي..» و «إِذَا دَعَانِ..» خداوند متعال نفرمود: «قُل..» که در آیات بعدی نیز این گونه است.

۲- «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ:» و برای خدا نامهای نیک است. خدا را به آن (نامها) بخوانید، و کسانی را که در اسماء خدا تحریف می‌کنند (و بر غیر او می‌نهند، و شریک برایش قائل می‌شوند)، رها سازید. آنها بزودی جزای اعمالی را که انجام می‌دادند، می‌بینند» (اعراف/ ۱۸۰).

۳- «هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...:» زنده (ی واقعی) اوست. معبودی جز او نیست، پس او را بخوانید، در حالی که دین خود را برای او خالص کرده‌اید..» (مؤمن/ ۶۵)

۴- «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ:» پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم. کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند، به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند» (غافر/ ۶۰).

در آیه اخیر علی‌رغم اینکه صدر سه آیه مذکور با صیغه فعل غایب آغاز می‌شود، اما در یک التفات زیبا (از غیاب به خطاب)، خداوند مستقیماً و با خطاب به همه بندگان خود می‌خواهد که او را مورد خطاب قرار دهند. از آنجایی که دعا عبادت، بلکه مُحَّ عبادت تلقی می‌گردد و نیز چون عبادات از اختراعات شرعی است و معنای عناوین آن مثل صلاه، حج و صوم وضع تعیینی شرعی دارد، جنبه توفیقی دارد و تأسیس آن از سوی متشرعات بدون اذن شرع، بدعت و در نهایت ضلالت محسوب می‌شود و مصداق این آیه می‌شود که «اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ:» آیا خداوند به شما اجازه داده یا بر خدا افترا می‌بندید (و از پیش خود، حلال و حرام می‌کنید؟!« (یونس/ ۵۹). پس نمی‌توان به سلاطین متدینان آنها را ایجاد یا اعمال کرد.

تفاوت معنی‌دار در چگونگی الفاظ ادعیه قرآنی

در یک استقرای شخصی که نویسنده انجام داد، معلوم گردید که سبک و سیاق جملات طلبی - دعایی قرآن تقریباً با تمام ادعیه غیر قرآنی متفاوت است. اصولاً صدر همه آیات دعایی در قرآن کریم با صیغه‌هایی از ربّ (به عنوان صفت فعل خدا) آغاز گردیده است، حال آنکه عموماً در دعاهای غیر قرآنی همچون دعاهای صحیفه سجّادیه و عمدتاً در ادعیه نهج البلاغه و مفاتیح الجنان، صدر ادعیه با «اللَّهُمَّ» که در واقع معادل «یا الله» و اساساً ناظر به اسم ذات خداوند سبحان است، شروع می‌شود. این تفاوت لفظی، معنی‌دار و محلّ تأمل است. اگر کسی بگوید خود کلمه «الله»، جامع جمیع اسماء و صفات الهی است و لذا «یا الله» گفتن همانند این است که بگوییم «یا ربّ»، در پاسخ می‌گوییم تخصیص به ذکر صفات عدیده خداوند همچون غفور، شکور، رحیم و بقیّه اسماء الحسنی چگونه توجیه می‌شود؟ پس اختصاص هر صفتی در هر مناسبتی خود گویای اماره و حکمت خاصی است که یکی از توجیهاات آن، تناسب حکم و موضوع در نظر گرفته می‌شود که از جمله در دعا که جنبه پرورش و بالندگی دارد، به طور خاص این صفت خداوند مدّ نظر قرار می‌گیرد، و از نظر نویسنده، این تخصیص صفات به لحاظ موضوعات در کلام حکیمانۀ خداوند قطعاً معنادار می‌باشد.

مدخول «اللَّهُمَّ» در قرآن

به طور کلی، در کلام خدا پنج بار ترکیب «اللَّهُمَّ» وارد شده است (کلانتری، ۱۳۷۷: ۳۲۷). جالب اینکه بر خلاف ادعیه غیر قرآنی، در هیچ یک از پنج آیه‌ای که در آن «اللَّهُمَّ» ذکر شده، ضمن اینکه «اللَّهُمَّ» صدر آیه نیست، بلافاصله بعد از آن نیز دعایی مطرح نیست. در یک جا هم که دعا تلقی گردیده است، با «رَبَّنَا» آغاز می‌شود. در آیاتی که با «اللَّهُمَّ» آغاز شده، نوعی معرفت و حکایت لحاظ گردیده است نه دعا، آن هم در قالب یک خواسته جدّی.

همه آیاتی که «اللَّهُمَّ» در آن مندرج است، ذیلاً ذکر می‌شود تا مضمون فوق تأیید گردد:

۱- «دَعَاَهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ: گفتار (و دعای) آنها در بهشت این است که: خداوندا! منزهی تو، و تحیت آنها در آنجا: سلام؛ و آخرین سخنشان این است که: حمد، مخصوص پروردگار عالمیان است» (یونس / ۱۰).

۲- «قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً...»: عیسی بن مریم عرض کرد: «خداوند! پروردگارا! از آسمان مائده‌ای بر ما بفرست! تا برای اول و آخر ما، عیدی باشد» (مائده/ ۱۱۴).

۳- «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: بگو: «بارالها! مالک حکومت‌ها تویی؛ به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری. هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی و هر که را بخواهی خوار می‌کنی. تمام خوبیها به دست توست؛ تو بر هر چیزی قادری» (آل عمران/ ۲۶).

این آیه و دو آیه پیشین و آیه ذیل در مقام دعا نیست، بلکه در مقام اقرار به توحید و اذعان به صفات ذات و صفات فعل خداست.

۴- «قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»: بگو: خداوند! ای آفریننده آسمانها و زمین و آگاه از اسرار نهان و آشکار، تو در میان بندگان، در آنچه اختلاف داشتند، داوری خواهی کرد» (زمر/ ۴۶).

۵- «وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَاباً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بَعْدَابٍ أَلِيمٍ»: و (به خاطر بیاور) زمانی را که گفتند: پروردگارا! اگر این حق است و از طرف توست، بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر یا عذاب دردناکی برای ما بفرست» (انفال/ ۳۲).

این آیه هم صرفاً برای مباحثه است نه مناجات. بنابراین در هیچ جای قرآن، دعای ارتقادهنده با «اللَّهُمَّ» آغاز نگردیده است.

اما در اینکه خداوند با یک رویه استثنایی از صفت «رَبِّ» خود برای افتتاح دعا استفاده و توصیه کرده است، می‌توان چند ظرافت را از آن استنباط کرد:

۱- چون خواسته‌های بندگان جنبه عملیاتی، ارتقایی، تحولی و تربیتی دارد، از باب تناسب حکم و موضوع، از صفات کاربردی و در عین حال منحصر به فرد خداوند استفاده شده است.^۳ در صورتی که در ادعیه غیر قرآنی این ظرافت اعجاز‌آمیز و منحصر به فرد چندان به چشم نمی‌خورد، تا اینکه بین کلام خدا و کلام بشر و حتی انسان کامل، تفاوت معنی‌دار وجود داشته باشد. این خود یکی از تجلیات اعجاز قرآن است.

از معانی مذکور چنین برمی‌آید که گویا خداوند می‌خواهد بندگان خود را با وصف ربوبیت خویش ترقی و جلال دهد. لذا قاعده و فلسفه دعا اقتضاء می‌کند که خواسته‌های به ظاهر سودمند و در باطن افول‌دهنده، از روی لطف مستجاب نگردد. ذکر یک نکته لطیف خالی از

لطف نیست و آن اینکه اگر سؤال شود چه فرقی بین امور اخلاقی تربیتی وجود دارد؟ تمایز امور اخلاقی و امور تربیتی در این است که اخلاق، جنبهٔ ثنوری و توصیه دارد، اما امور تربیتی صرفاً مهارت‌های میدانی و کاربردی آموزه‌های وحیانی تلقی می‌گردد و در ادعیهٔ قرآنی به چه ظرافت و زیبایی این رمز و راز رعایت می‌شود (ر.ک؛ طبرسی، ۴۰۶ق: ۶۰۵ و ۶۱۸)؛ چرا که برخی خواسته‌ها به اعتبار غایت (هرچند در حال حاضر به نفع او باشد)، به مصلحت او نیست، هر چند استجاب دعا در ظاهر و به طور موقت به نفع او باشد، ولی چون به اعتبار غایت و مصلحت به نفع او نیست، خداوند، اگرچه صرف ارتباط را دوست دارد و به آن خاصیت داده است، ولی دعا را اجابت نمی‌کند. در یک مقیاس و تمثیل بسیار ضعیف، مادری حکیم و مهربان فرض شود که علی‌رغم التماس فرزند نابالغ خود را که خواهان خریدن یک بستنی سرد و شیرین برای اوست، اجابت نمی‌کند، چون می‌داند که شیرینی و سردی این بستنی برای طفل سرماخورده‌اش تشدیدکنندهٔ بیماری او خواهد بود، هر چند برای طفل لذت‌بخش و گواراست. لذا خداوند به زیبایی فرموده است: «وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا: انسان (بر اثر شتابزدگی)، بدیها را طلب می‌کند آن گونه که نیکیها را می‌طلبد؛ و انسان، همیشه عجول بوده است» (اسراء/ ۱۱).

۲- چون خواستهٔ خدا برای فراخوانی خود با وصفِ «رب» توصیه شده است، به دلالت التزامی می‌رساند که صرف ارتباط بین «رب» و «ربیب» جدای از تأمین خواسته، برای «ربیب» از خاصیت فزاینده‌گی برخوردار خواهد بود. اما در مرحلهٔ بعد، این که خواستهٔ بنده هم برآورده شود، بستگی به مصلحت غایی او خواهد داشت. حتی در مواردی، خداوند از باب لطف و فضل خود، خواستهٔ بنده‌اش را برآورده نمی‌کند؛ زیرا ممکن است به نفع آنی او باشد، ولی به مصلحت غایی او نخواهد بود.

۳- رَبّ، مصدر به معنای اسم فاعل است؛ زیرا در کُتِبَ معتبر و اصیل عرب، «رب» به معنای مالک، سیّد، مدبّر، مرتبی، قیّم و منعم که همه اسم فاعل‌اند، می‌باشد (ر.ک؛ ابن‌اثیر، ۱۳۶۷، ج ۲: ۱۷۹)، اما اینکه چرا در قالب مصدر به کار رفته، به خاطر ظرافت و بلاغتی است که در این کاربرد ملحوظ است. به طور کلی، استعمال مجاز از باب ذکر مصدر و ارادهٔ اسم فاعل، دو خاصیت مهم بر آن مترتب می‌باشد:

الف) قطعیت و تداوم^۴.

ب) اوقعیت در نفس؛ بدین معنا که وقتی به جای اسم فاعل از مصدر استفاده می‌شود، نفوذ و رسوخ سخن متکلم در مخاطب دانا، کارسازتر می‌گردد (ر.ک؛ الدرویش، ۱۴۲۸ق، ج ۱: ۴۰).

۴- خداوند در آیات گذشته از بندگان خود خواسته که او را «خفیه و دون الجهر^۵ من القول» بخوانند. لذا با اعجاز در ادب دعا و کیفیتی که خود فرموده است، از هیچ اداتی که مصوّت باشد،

مثل «یا الله»، استفاده نکرده است. حتی از لفظِ «اللَّهُمَّ» که در واقع معادلِ «یا الله» می‌باشد، هم برای تعلیم دعای خیر به بندگانش استفاده نکرده است، بلکه به طور کلی، از لفظِ «رب» با ترکیب ضمیر مقدر و ملفوظ «ی و نا» استفاده شده است، اما با یک تفاوت معنی‌دار در ادعیه غیر قرآنی می‌بینیم که در بسیاری از فرازهای ادعیه غیر قرآنی، خداوند با حرف مصوت و مجهور «یا» مورد خطاب قرار گرفته است. در صورتی که در هیچ جای قرآن دیده نشده که خداوند فرموده باشد او را در مقام دعا با حروف ندا چه بعید و چه قریب بخوانیم.

۵. می‌دانیم «یا» حرف ندایی است که منادای آن بعیدیا در حکم بعید است^۷، بنابراین در ادعیه غیر قرآنی که ادات فوق استفاده شده، یا صحت صدور آن از جانب ولی خدا محل تأمل است، یا حداقل از باب مجاز خواهد بود (برای توضیح بیشتر در باب «ندا و منادا»، ر ک؛ زیات، ۱۴۲۶ق: ۱۰۶۲).

بالاخره خداوند در هیچ آیه‌ای از قرآن در قالب دعا نفرمود که او را با «یا الله»، «یا رحمن» و «یا رب» یعنی با حرف صدا دار و بلند و غیر وصفِ «رب» مورد ندا و خطاب، آن هم در قالب دعا، قرار دهیم. بسیار جالب اینکه ذکرِ «لا إله إلا الله»^۸، به عنوان پُرشوابعترین ذکر را چنان می‌توان ادا کرد که هم مخفی و هم سری باشد و با ادای صحیح و کامل آن هیچ حرکتی در فک و صورت مشاهده نمی‌شود، بلکه برای ادای آن فقط نوک زبان در جوف دهان و پشت دندان‌های پیشین حرکت می‌کند و بس. شروع سوره با «بسم الله» در مقام دعا نیست، بلکه متعلق آن به قول مفسران ابتدأ... می‌باشد که الزاماً به معنای دعا نیست، بلکه بیشتر ناظر به ادب افتتاح کلام با نام ایزد متان می‌باشد.

خداوند دو نوع صفات دارد: صفات ذات و صفات فعل. صفات ذات خود به دو بخش یعنی صفات ثبوتی و سلبی (تنزیهی) قابل تقسیم است. صفاتی مثل حی و قدیر، ثبوتی و صفاتی چون قدوس و سلام، سلبی هستند، اما صفاتی مانند ربّ جزء صفات فعل خداست، لذا دعا که مغز عبادت است و سخت جنبه تربیتی و کارکردی دارد، در قرآن کریم از صفت فعلِ «ربّ» که مناسب‌ترین صفت برای ارتقای انسان است، استفاده شده است. اسفار اربعه، حرکت برداری در قوس صعودی وجود، حتی حرکت جوهری صدایی و سلوک صعودی عرفانی تا سدره المنتهی، همه و همه، با تربیت ربّانی میسر می‌گردد (برای دسته‌بندی صفات خداوند، ر. ک؛ مکی‌العاملی، ۱۴۲۷ق، ج ۱: ۸۱ به بعد، طبرسی، ۱۴۰۶ق، ۳: ۷۷۳ و حلی، ۱۴۰۷ق: ۲۸۱ به بعد). تأثیر صفت ربوبیت در قوس صعودی وجود به زیبایی در بیان معروف مولوی چنین آمده است:

از جمادی مُردم و نا می شدم

وز نما مُردم به حیوان سر زدم

مُردم از حیوانی و آدم شدم
 پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
 حملهٔ دیگر بمیرم از بشر
 تا برآرم از ملائک بال و پر
 وز مَلک هم بایدم جستن ز جو
 کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ
 بار دیگر از مَلک پَران شوم
 آنچه اندر وهم ناید آن شوم
 پس عدم کردم چون اَرغنون
 گویدم کِیْنَا إلیهِ رَاجِعُونَ
 (مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش ۱۸۷)

ادب دعا با مناجات است و آن هم حالت خفا دارد.

مقدمات دعا

انجام هر امری بویژه امور قدسی، متوقف بر مقدماتی خواهد بود. این مقدمات گاه ظاهری هستند، گاه باطنی و گاه تقارنی. دعا نیز از این قاعده مستثنی نیست. پردازش مفصل این امور خود نیازمند مقاله‌ای مستقل است، اما حداقل می‌توان گفت برای دعا خوب است انسان وضو بگیرد، رو به قبله بنشیند و با ذکر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نیایش را آغاز کند. برای توجه و آمادگی باطنی یادآوری کند که خداوند مالک، بلکه خالق اوست و چون کانون دعا و سکوی پرواز نیایش، قلب است، احضار قلب و تَلَطُّف آن در کیفیت نیایش بسیار مؤثر خواهد بود. آنچه به حسب ظاهر و تقارن عمل نیایش صورت می‌گیرد، دست نیاز به سوی آسمان کشیده و با این حالت درخواست را بازگو می‌کند؛ زیرا خداوند به طور تلویحی چنین حالتی را می‌طلبد و می‌فرماید: «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ» و روزی شما و آنچه وعده داده شده‌اید، در آسمان است» (ذاریات/ ۲۲).

شرایط دعا

دعا از امور مشروط به شرایط و به اصطلاح یک امر به شرط شیء است. شرط اساسی در دعا خیرخواهی است. خواهان در خواستهٔ خود ناگزیر شأن خداوند را نیز باید لحاظ کند تا با

شتابزدگی در قالب خیر، امر شرّ و مذمومی را طلب نکند، چنان‌که در این باره خداوند می‌فرماید: «وَيَذُغُ الْإِنْسَانَ بِالْشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا: انسان (بر اثر شتابزدگی)، بدیها را طلب می‌کند، آن‌گونه که نیکیها را می‌طلبد؛ و انسان همیشه عجل‌ بوده است» (اسراء/ ۱۰).

شرط اساسی برای اجابت دعا نیز اخلاص و پاکی درون است، چنان‌که خداوند می‌فرماید: «فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ: پس او را بخوانید، در حالی که دین خود را برای او خالص کرده‌اید» (اعراف/ ۶۵).

فلسفه دعا

در یک عبارت کوتاه و در عین حال گویا به فلسفه دعا می‌توان بدین گونه اشاره کرد که باور عقلی و قلبی به اینکه انسان موجودی سراسر نیاز است، امری بدیهی است، بنابراین، انسان به حکم عقل برای دفع احتیاجات نیاز به ارتباط با یک منبع و نیروگاه بی‌نیاز و وثیق دارد. گسست تکوینی فقیر بالذات از غنی بالذات نه جایز و نه ممکن است. از این روی، چه بهتر که در عالم تشریح هم چنین گردد. خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ: ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدایید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است» (فاطر/ ۱۵).

«ال» وارد بر «الفقراء» به عنوان استغراق جنس، نشان دهنده افتقار فراگیر انسان از سوی قابل و بی‌نیازی مطلق از سوی فاعل خیرات است. در جای دیگر می‌فرماید: «يَسْأَلُهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ: تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از او تقاضا می‌کنند، و او هر روز در شأن و کاری است» (رحمن/ ۲۹). در تأکید ملاحظه فوق، این آیه نیز بسیار قابل توجه است: «وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ: و کسانی را که جز او می‌خوانید (و می‌پرستید)، حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما مالک نیستند» (فاطر/ ۱۳).

بزرگ‌ترین مانع توفیق دعا، حتی گاه عدم استجاب آن گناه است، چون دعا رشته پیوند میان محبّ و محبوب می‌باشد و گناه باعث پارگی این رشته می‌شود.

دفع یک شبهه

در اینکه اسم «الله» جامع جمیع اوصاف است، بحثی نیست، لیکن تخصیص به ذکر پیدا کردن وصف رب از باب تناسب حکم و موضوع، خود موضوعیت و اماریت دارد. اگر فقط نام «الله» که یک عنوان جمعی جُملی است، در همه حال کفایت از سایر اوصاف خداوند می‌کرد، این همه صفات دیگر (الغفور، الرَّحِيم، الغنی، و العزیز. . .) خدا به طور اختصاصی در قرآن ذکر نمی‌گردید.

فقه دعا

چون دعا با تصریح قرآن (چنان‌که در آیه ۶۰ سوره غافر گذشت)، عبادت، بلکه به زبان روایت مغز عبادت تلقی می‌شود، اگر اصل مناجات به تسالم فقها مستحب نبود، همانند نماز واجب می‌بود و تنها از یک آیه ذیل، حتی بدون لحاظ آیات دیگر، وجوب إخفای دعا استفاده می‌شد. خداوند می‌فرماید: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِلِينَ: پروردگار خود را (آشکارا) از روی تضرع، و در پنهانی، بخوانید! (و از تجاوز، دست بردارید که) او متجاوزان را دوست نمی‌دارد» (اعراف / ۵۵).

در آیه فوق، حداقل دو ماده «إخفاء» و «إعتداء» و دو صیغه ایجابی «ادْعُوا» و سلبی «لَا يُحِبُّ» و نیز دو حالت خفاء و تضرع بعلاوه ذکر نفسی و در آیه دیگر، همه این موارد بسیار تأکید می‌کند که در خواست از خداوند آهسته و بدون داد و فریاد باشد. از سوی دیگر، بدیهی است که خواهان باید برای خواسته خود شأن خوانده را که از خود خواهان به او نزدیکتر و به سیر و علن درخواست‌کننده علم غیب دارد، رعایت کند، نه اوضاع و شأن خود را که عقل و بنای عقلاء هم همین را اقتضاء می‌کند. بنابراین، اگر ما خدا را با بانگ و شیون فراخوانیم، چون اصل دعا واجب نیست، با حالت مذکور فعل حرامی را مرتکب نشده‌ایم، اما به احتمال قوی حکم وضعی که تعدی در مقام دعا باشد، بار می‌شود و طبعاً آثار مطلوب وضعی مورد نظر را نخواهد داشت.

از نظر قواعد عربی چند نکته ظریف دیگر در اینجا وجود دارد:

۱) ممکن است «تضرعاً» و «خفیه»، از باب تأویل به مشتق، حال و منصوب باشد؛ یعنی «ادْعُوا رَبَّكُمْ متضرعین و مخفین».

۲) ممکن است «تضرعاً» و «خفیه» بر مصدرت باقی و مراد باشد، اما از باب جانشین مفعول مطلق نوعی تلقی گردد. به نظر نویسنده، این تخریح و توجیه به صواب نزدیکتر است؛ زیرا با

اصل عدم تقدیر هم سازگار است. لذا به نظر می‌رسد، آیه در مقام بیان جدی چگونگی ارتباط با خداوند در قالب دعا باشد و رعایت این اسلوب ضروری است.

۳) جمله «إِنَّهُ لَا يَجِبُ الْمُعْتَدِينَ» از نظر بلاغی تعلیل برای جمله پیشین خود لحاظ می‌گردد؛ یعنی اگر خدای را در حالت یا به نوع خفاء و تضرع می‌خوانید، برای این است که در غیر این صورت، شما از حد و مرز دعای مطلوب ربوبی تجاوز می‌کنید و البته تجاوز، مذموم است. در تفسیر صافی در دنباله آیه مذکور چنین آمده است: «المجاوزین ما أمرُوا به فِي الدَّعَاءِ» (فیض کاشانی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۲۰۶). همچنین از نقل امام المفسرین در ذیل آیه فوق برمی‌آید که تضرع هم در واقع یک نوع فروتنی و شکسته‌بالی است؛ یعنی میل بدن با هیأتی که در عرف معلوم می‌شود که فرد قیافه یک متکبر و متجبر را ندارد، بلکه خاشع و افتاده است و چنان در هنگام عبادت مستغرق در نیایش است که متوجه حضور هیچ کس جز خدا نیست. وی می‌نویسد: «وإن كان الرجل ليصلي الصلوة الكثيرة في بيته و عنده الزور (زائر) فلا يشعرن» (ر.ک؛ طبرسی، ۱۴۰۶ق، ۳: ۶۶۰ و ۶۶۱). یعنی چنان خالصانه و مخفیانه با خدا در ارتباط است که میهمانان خانه اعمال و او را اصلاً حس نمی‌کنند.

قرب و بُعد

خدا آن قدر بر ما احاطه قیومی دارد که قرب و بُعد مکانی معنی ندارد، بلکه منظور از قرب و بُعد، کم و کیف دریافت فیض می‌باشد. روایت زیر به این رمز و راز اشاره می‌کند: «و رُؤَى أَنَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَقْرَبُ أَنْتَ فَأُنَاجِيكُمْ أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيكُمْ؟ فَقَالَ: لَوْ قَدَرْتُ لَكَ الْبُعْدَ لِمَا أَنْتَ فِيهِ وَ لَوْ قَدَرْتُ لَكَ الْقُرْبَ لِمَا اقْتَدَرْتَ عَلَيْهِ. وَ قَالَ: وَ لَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (سوره ق/ ۱۶) [و ما از شاه‌رگ به او نزدیک‌تریم].

پس منظور قرب و بُعد روحانی است نه بدنی (راغب اصفهانی، ۱۴۲۷ / ۶۶۴)، چنان‌که از حدیث برمی‌آید، اگر قرب و بُعد را از روی سادگی، مکانی لحاظ کنیم، در طرف بُعد مکانی امکان دسترسی نیست و در طرف قرب، چون خداوند از خود ما به ما نزدیک‌تر است و بر ما احاطه قیومی دارد، دستیابی مادی محال است.

وقتی دعا عبادت محسوب می‌شود و عبادات بر خلاف معاملات امور توقیفی هستند، باید رویه شرعی آن اولاً و بالذات با ادبیات قرآن منطبق گردد تا آثار مطلوب آن بازگردد. همچنین در جای دیگر خداوند به سنت قطعی دعا و چگونگی آن در شرایع سلف پرداخته، چنین می‌فرماید: «ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِيَّا * إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا: (این) یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده‌اش زکریا * در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه (عبادت) پنهان

خواند» (مریم/ ۳ - ۲). بدون شک بخش آخر آیه، یعنی «نِدَاءٌ خَفِيًّا»، مفعول مطلق نوعی قلمداد می‌شود (ر. ک؛ طنطاوی، ۱۴۱۵ق. : ۳۹۶). یعنی به دلالتِ اعرابی و التزامی (دلالت عقلی متکی به لفظ)، نحوه دعا را گوشزد می‌فرماید.

صاحب مجمع‌البیان ذیل آیه مذکور می‌نویسد: «أى حين دعا ربّه دعاءً خفياً، أى خافياً سراً غير جهر، و فى نفسه أى لا يريده به رياء، و فى هذا دلالة على أن المستحب فى الدعاء الإخفاء و أن ذلك أقرب إلى الإجابة». (طبرسى، ۱۴۰۶ق، ۵: ۷۷۶) این شأنیت قیومی است که از خود انسان به خود او نزدیکتر است.

نکته ظریف دیگری که از شئون دعا در قرآن آمده، این است که از سوی بنده نباید خدا با ادات ندای مصوّت مورد خطاب قرار گیرد، اما از جانب خدا این اتفاق افتاده است، چنان‌که خداوند می‌فرماید: «وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ: و او را ندا دادیم که ای ابراهیم» (صافات/ ۱۰۴). اما وقتی ندا از سوی بنده به سوی خالق باشد، با همین سیاق آمده، بدون حرف ندا وارد شده است؛ مثلاً می‌فرماید: «و نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي: و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت: پروردگارا! پسر من از کسان من است» (هود/ ۴۵)، چنان‌که ملاحظه می‌شود، خداوند نفرمود «یا رب» و این نکته‌ها در رسم دعا بسیار معنادار است. بدیهی است که بندگان خدا هم می‌توانند همدیگر را با حروف ندا مورد خطاب قرار دهند. خداوند خطاب حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) به آذر را چنین نقل می‌کند: «يَا يَا أَبَتِ لِمَا تَعْبُدُ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ: ای پدر! شیطان را پرستش مکن، که شیطان نسبت به خداوند رحمان، عصیانگر بود» (مریم/ ۴۴).

آمار شگفت‌انگیز برای شوق دعا

بدون شک در فرایند تربیت دو عنصر بسیار مؤثر است: (۱) تشویق. (۲) تنبیه. تشویق در امر تربیت محرک و فزاینده است، تنبیه هم نباید جنبه تخریبی، بلکه صرفاً جنبه بازدارندگی و آگاهی‌بخشی داشته باشد. نویسنده در یک مقایسه و موازنه‌ای که در آیات قرآن در دو جنبه فوق انجام داد، به نتیجه بسیار جالبی دست یافت. این نتیجه پاسخ منطقی و مستندی است به مدعیان غیر منصفی که می‌گویند اسلام دین خشنی است!

در تمام قرآن کریم (بر اساس استقرای نگارنده)، ۸ مورد به قهر خدا، ۱۳ مورد به انتقام خدا، ۱۶ مورد به غضب و تنها سه مورد هم به سَخَط خداوند اشاره شده است. طبعاً این موارد جنبه تنبیهی و بازدارندگی برای نفس‌های سرکش و گستاخ دارد و تنها محبت که شعار آیین مسیحیت است، الزاماً انسان را به نقطه تعادل نزدیک نمی‌کند. به هر حال، ۱۰۲ مورد به فضل

خداوند، ۲۳۳ بار به غفران و مغفرت الهی، که ۹۶ مورد آن از باب صیغه مبالغه (غفار و غفور) وارد شده که این خود در مقام عمل به اضعاف مضاعفه بدل می‌گردد. همچنین ۳۰۲ مورد به رحمت عام و خاص باری تعالی پرداخته شده، در صورتی که این رقم هم با حذف تکرار آیه بسمله در ابتدای هر یک از سوره‌های قرآن لحاظ می‌گردد. نیز از ۳۰۲ مورد مذکور، ۱۷۲ مورد آن از صیغه مبالغه یا صفت مشبّهة رحمانیت، استفاده شده که طبعاً به عمق و کیفیت این عنوان زیبای ربوبی توسعه می‌دهد. بالاخره در یک آیه شریفه، اطمینان و پشتوانه اجرایی رحمت خداوند منان چنین ذکر شده است: «كُتِبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ: پروردگارتان، رحمت را بر خود فرض کرده» (انعام/ ۵۴). خداوند علی‌رغم عزت و اقتداری که دارد، با وجود این، اعمال رحمت بر بندگان را بر خود فرض کرده است. حال در یک کسر و انکسار و جمع جبری، رجحان این همه کلمات و آیات شوق‌انگیز و امیدبخش به حال و آینده (نه ترس و تهدید) را در کدام مکتب، آن هم با این ضمانت اجرایی قاطع، می‌توان یافت؟! با وجود این، چه بد رویه‌ای که برخی بندگان ناسپاس در پیش می‌گیرند و خداوند آن را مذموم می‌داند و می‌فرماید: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ...: هنگامی که انسان را زبانی رسد، پروردگار خود را می‌خواند و بسوی او باز می‌گردد؛ اما هنگامی که نعمتی از خود به او عطا کند، آنچه را به خاطر آن قبلاً خدا را می‌خواند از یاد می‌برد...» (زمر/ ۸) (برای استناد اعداد و ارقام مندرج، ر.ک؛ به معجم فهرست آیات، از جمله؛ کلاتری، ۱۳۷۷: ذیل ریشه و مشتقات عناوین یاد شده).

به طور شگفت‌انگیزی متوجه شدیم که اسم ذات خدا (الله = أل + إله) و صفت فعل اختصاصی حق یعنی رب، هم به لحاظ حروف تشکیل دهنده و هم به لحاظ شمار به کار رفته در قرآن به صورت وتر مضبوط است. لفظ جلاله «الله» در حالت مرفوع و منصوب و مجرور، ۲۶۹۷ بار و در ۸۵ سوره و لفظ «رب» با ضمائر مرتبط که به خداوند بازمی‌گردد، ۶۹۹ بار در کلام خداوند بکار رفته (ر.ک؛ فوزی النعال، ۱۴۲۹ق: ۹۶ و ۳۲۳؛ و برای صیغه «الله»، ر.ک؛ ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱: ذیل واژه «اله»). چنان‌که از الفاظ قرآن کریم برمی‌آید، بعد از لفظ جلاله «الله» به عنوان اسم ذات، صفت اختصاصی «رب» به عنوان صفت فعل خدا، بیشترین کاربرد را داشته است.

همان‌گونه که ذات خداوند یکتا و وتر است و وتر را دوست دارد، لفظ «الله» و «رب» هم به صورت وتر (طاق) استعمال شده و «وتر» مقابل «شفع» به معنای جفت است. در یکی از منابع چنین آمده است: «إِنَّ لِلَّهِ (عَزَّوَجَلَّ) تِسْعَةً وَ تَسْعِينَ إِسْمًا، وَ إِنَّهُ وَتَرٌ وَ يُحِبُّ الْوَتَرَ، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ: بدون تردید خداوند (عزیز و باشکوه) دارای ۹۹ اسم است، و همانا او یگانه است و

یگانه بودن را دوست دارد، کسی که این اسماء را برشمارد (باور کند و بگوید) به بهشت وارد می شود.» (درویش، ۱۴۲۸ ق، ج ۴: ۴۲۹).

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

از مجموع آنچه در متن مقاله گذشت، نتایج زیر حاصل گردید:

- ۱- چنان که کلام خداوند معجزه و بی‌نظیر است، سبک و سیاق آیات دعا هم چنین است؛ یعنی سبک و سیاق ادعیه غیر قرآنی با ادعیه قرآنی به طور معناداری متفاوت می‌باشد.
- ۲- از باب تناسب حکم و موضوع، خداوند در هیچ یک از ادعیه قرآنی تعلیم نداده که با حروف ندا فراخوانده شود، اما بر عکس، خداوند انسان را با حروف مصوت ندا که مقتضی شأن بندگان است، مخاطب قرار داده است.
- ۳- در موضوع دعا، به طور شگفت‌انگیز، خداوند مستقیماً، حتی بدون وساطت رسول خدا (ص)، خود بندگانش را مخاطب قرار داده است، حال آنکه در خواست‌ها و پرسش‌های غیر دعایی بندگان از خداوند، به کرات به واسطه خطاب به پیامبر (ص)، به بندگان خدا تعلیم داده شده است.
- ۴- در یک استانداردسازی و محک زدن ادعیه غیر قرآنی با میزان قرآن لازم است در صحت و استناد ادعیه غیر قرآنی که با ادات مصوت ندا آغاز شده است، تأمل کنیم.
- ۵- چون خداوند «وُتر» است و «وُتر» را دوست دارد، اسم قدسی الله و صفت ملکوتی «رَبّ» در قرآن به صورت «وُتر» (طاق) به کار رفته است.
- ۶- برای بار شدن حکم و اثر وضعی فزاینده مناجات با خدا، فرهنگ‌سازی اخفای ارتباط با خدا، آن هم در قالب دعا اکیداً توصیه می‌گردد.
- ۷- به طور اعجاب‌انگیز، تمامی دعاها قرآن با استفاده از صفت فعل خدا (رَبّ) توصیه گردیده است، حال آنکه تقریباً در همه دعاها غیر قرآنی، خداوند با «اللَّهُمَّ» یا معادل آن غیر از صفت فعلی «رَبّ» مورد خطاب قرار گرفته است، این تفاوت معنادار برای نخستین بار در این مقاله به اثبات رسید.
- ۸- در یک تقریب و نسبت ریاضی که در قرآن صورت گرفت، ۴۰ به ۶۳۷، صفات امیددهنده خداوند، ۱۶ برابر صفات بیم‌دهنده اوست.

بی‌نوشتها:

۱- (فوزی النعال ۱۴۲۹ / ۴۸۱)

«تَدْعُوهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً» (انعام / ۶۳) خدای خود را از روی زاری و در نهان می‌خوانید.
«ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (اعراف / ۵۴) (پروردگار خود را به زاری و نهانی بخوانید که او از حدگذرندگان را دوست نمی‌دارد).

«وَأَذْكُرُ رَبِّي فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً وَذُؤْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» (اعراف / ۲۰۵) (و در دل خویش پروردگارت را بامدادان و شامگاهان با تضرع و ترس بی‌صدای بلند یاد کن)
۲- رابطه دعا و عبادت در این آیه عام و خاص مطلق و نوع استعمال از باب مجاز مرسل و به علاقه سبب است (رک درویش ۱۴۲۸ / ۶ / ۵۸۸)

۳- در برخی منابع لغوی مخصوص قرآن، در معنای «رب» که مطابق با فرض فوق است، چنین آمده است: «الرَّبُّ فِي الْأَصْلِ: التَّوْبَةُ وَهُوَ إِنْشَاءُ الشَّيْءِ حَالًا فَحَالًا إِلَى حَدِّ التَّامِّ وَ لَا يُقَالُ الرَّبُّ مُطْلَقًا إِلَّا لِلَّهِ تَعَالَى الْمُتَكَفَّلُ بِمَصْلَحَةِ الْمَوْجُودَاتِ» (راغب اصفهانی، ۱۴۲۷ ق.:: ۳۳۶) و «الرَّبُّ: هُوَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، وَ لَا يُقَالُ الرَّبُّ فِي غَيْرِ اللَّهِ إِلَّا بِالْإِضَافَةِ، وَ الرَّبُّ: هُوَ الْمَالِكُ وَ الْمَصْلُحُ لِمَدْبَرِ الْمُنْعَمِ وَ الْقِيَمِ وَ الْمُرَبِّي» (فوزی النعال، ۱۴۲۹ ق.:: ۳۲۳).

۴- اصولاً اسم فاعل از فعل مضارع معلوم و اسم مفعول از فعل مضارع مجهول ساخته می‌شود و هم در اِعمال، هم در معنی، شبیه به فعلی است که مناسب با آن است، کمی دلالت زمان حال و استقبال در اسم فاعل متصور است، اما وقتی از همان صیغه، مصدر به کار می‌رود، ولی مراد اسم فاعل است، از معنای فعلی خیلی دور و به معنای اسمی محض بسیار نزدیک می‌شود، طبعاً در اسم محض مثل «الله» بویی از قید زمان استشمام نمی‌شود، یعنی دیمومت محض را می‌رساند.

(برای استناد برداشت فوق، ر.ک؛ ابن عقیل مصری، ۱۴۰۹ق.، ج ۲: ۱۰۶ به بعد، الدرریش، ۱۴۲۸ق.، ج ۱: ۳۱ و سیوطی، ۱۲۹۷ق.:: ۱۴۵).

۵- در اصول کافی یک باب از ابواب آن تحت عنوان باب ۱۲ (أخفاء اللغات) آمده است: «عن أبي الحسن الرضا (ع) قال دعوة واحدة سرّاً تعدل سبعين دعوة علانية؛ و في رواية أخرى دعوة تخفيها أفضل عند الله من سبعين دعوة تظهرها» (کلینی ۱۴۲۸ / ۱ / ۴۴۱). باب دیگری هم در سری بودن دعا لحاظ گردیده است (ر. ک؛ همان / ۴۵۱).

۶- در مفردات الفاظ القرآن چنین آمده است: «التَّاء: رَفْعُ الصَّوْتِ وَ ظَهْرُهُ، وَ قَدْ يُقَالُ ذَالِكُ لِلصَّوْتِ الْمَجْرُودِ» (راغب اصفهانی، ۱۴۲۷ ق.:: ۷۹۶).

و کُتِبَ دعا، در رأس آنها، صحیفه سجّادیه حضرت امام سجّاد(ع) مشحون از «اللّهُمَّ» و یا من و یا . . می‌باشد مثلاً دعای پنجم و دعای چهاردهم ص ۶۴ و ۱۰۶ و نیز دعای جوشن کبیر و دعای روز عرفه (قمی ۱۳۷۹: ۱۴۵ و ۴۳۱ و کلینی، ۱۴۲۸ق، ج ۱: ۴۴۴ و ۴۴۵).

۷- در یکی از منابع مهم قواعد ادب عرب چنین آمده است: «و للمنادی الثانی ای البعید و الذی کالتائی و الساهی. یا و ای و أ، کذا آیا ثمّ هیا و الهمز فقط للذانی ای القریب» (سیوطی، ۱۲۹۷ق: ۱۷۱). یعنی برای کسی که به نحوی از ما دور است و می‌خواهیم وی را مورد ندا قرار دهیم، از أداتی چون «یا» استفاده می‌شود.

۸- «عن أبي حمزة، عن أبي جعفر(ع)، قال: سمعته يقول: ما من شيء أعظم ثواباً من شهادة أن لا إله إلا الله لأن الله عزّ و جلّ لا يعدّ له شيء و لا يشركه في الأمر أحد» (صدوق، ۱۳۹۸ق: ۱۹).

منابع و مأخذ:

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

صحیفه سجّادیه.

ابن عقیل مصری، عبدالله. (۱۳۸۴ق.). شرح ابن عقیل. جلد ۱۴. تهران: انتشارات ناصر خسرو.

ابن منظور، جمال‌الدین محمد بن مکرم. (۱۴۰۵ق.). لسان العرب. قم: نشر ادب الحوزه.

اصفهان‌ی، راغب. (۱۴۰۴ق.). مفردات فی غریب القرآن. الطبعة الأولى. قم: دفتر نشر الكتاب.

الذرویش، محی‌الدین. (۱۴۲۸ق.). اعراب القرآن و بیانہ. الطبعة الثانی. نجف: مطبعة سلیمان زاده.

زیات، حسن. (۱۴۲۶ق.). المعجم الوسیط. طبع ۵۱. تهران: مؤسسه الصادق للطباعة و النشر.

جرزی، محمد مجدالدین. (۱۳۶۷). النّهایه فی غریب الحدیث و الأثر. چاپ چهارم. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

- حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۰۷ق.). *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*. قم: مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین.
- سیوطی، جلال الدین. (بی تا). *البهجه المرضیه فی شرح الألفیه*. تهران: انتشارات علمیة الإسلامیه.
- صدوق، محمد بن علی. (۱۳۹۸ق.). *التوحید*. قم: منشورات جامعه المدرّسین فی الحوزة العلمیه.
- طبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن. (۱۴۱۸ق.). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. قم: انتشارات ناصر خسرو.
- طنطاوی، محمد. (۱۴۱۵ق.). *معجم إعراب الفاظ القرآن الکریم*. بیروت: المجمع البحوث الاسلامی.
- فیض کاشانی، محسن. (۱۴۱۵ق.). *تفسیر الصافی*. الطبعة الثالثه. قم: مکتبه الصدر.
- فوزی النعال، مختار. (۱۴۲۹ق.). *موسوعه الالفاظ القرآنیه*. الطبع الأولى. تهران: انتشارات دارالعلم.
- کلانتری، الیاس. (۱۳۷۷). *المعجم الفرس الآیات القرآن*. چاپ اول. تهران: انتشارات اسوه.
- قمی، شیخ عباس. (۱۳۷۹). *کلیات مفاتیح الجنان*. چاپ پنجم. قم: انتشارات أمّ ابیها.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۷). *الکافی*. به تحقیق علی اکبر غفّاری. چاپ سوم. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- مکی عاملی، سید حسن. (۱۴۲۷ق.). *الالهیات علی هدی کتاب و السنه و العقل*. قم: الامیره للطباعة و النشر.
- همدانی مصری، عبدالله بن عقیل. (۱۳۸۴). *شرح ابن عقیل*. تعلیق محمد محیی الدین عبدالحمید. طبع ۱۴. تهران: انتشارات ناصر خسرو.